

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله تعالى على سَيِّدنا و نَبِيِّنا أباي القاسم مُحَمَّد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله في الأرضين أرواحنا فداه و عَجَّل الله تعالى فرجه الشَّريف.

وظیفه دیگری که در رابطه با فاعل منکر یا تارک واجب ممکن است وجود داشته باشد مسأله ارشاد جاهل است. این مسأله ارشاد جاهل در موارد عدیده از فقه هم به عنوان یک مبدأ تصدیقی برای استدلالات مختلف از آن بهره گرفته می‌شود در جاهای مختلف که حالا یک موردش را امروز عبارتی هست می‌خوانیم. فلذا علاوه بر این که خودش به عنوان یک مسأله فقهیه که آیا ارشاد جاهل واجب هست یا واجب نیست؟ ذات اهمیت هست از جهت این که خودش یک قاعده‌ای است که موارد عدیده در فقه از این قاعده استفاده می‌شود اهمیت مضاعف پیدا می‌کند. ولی علیرغم این اهمیت مضاعفی که دارد قاعدهٔ مظلومه و مبحث مظلوم برای خاطر این که عنوان نشده در کلمات به عنوان یک مسأله کلی که از آن بحث بشود، از ادله‌اش، از شرائطش، از خصوصیاتش و در ضمن کلمات جا به جا گاهی به مناسبت یک حرفکی راجع به آن زده شده اگرچه مرحوم محقق آقا ضیاء قدس سره در مقالات فرمودند بعض اعظام یک رساله‌ای در این مسأله تدوین کرده‌اند ولی متأسفانه نام آن بعضی اعظام را هم نبردند، آن رساله هم تا به حال به دست ما نرسیده و نمی‌دانیم کی بوده و آن کتاب هم چی بوده، چنین کتابی فعلاً وجود ندارد در کتاب‌های متعارف و متداول.

امروز صبح من حواشی عروه را می‌خواستم در یک مسأله‌ای نگاه کنم که ببینم که انظار در این باب و این‌ها را، اتفاقاً به ذهنم آمد این الغایه القصوی یعنی حاشیه مرحوم محقق قمی رضوان الله علیه که اخیراً به رحمت خدا رفتند، آقای حاج آقا تقی قمی صاحب مبانی منهاج الصالحین، ایشان یک الغایه القصوی هم دارد که حواشی ایشان بر قسمت‌هایی از عروه هست. ایشان بحمدالله متعرض این قاعده در صفحه 131 «حيث جرى الكلام الى هنا ينبغي أن يقع الكلام في تنبيه الغافل و الاعلام الجاهل فإنه بحث مهم و لا يعترض له بنحو الاستقلال فنقول» یک سه چهار صفحه‌ای از الغایه القصوی فی التعليق على العروة الوثقی، کتاب اجتهاد و تقلید، صفحه 131، یک سه چهار صفحه‌ای ایشان به نحو اجمال و باز خلاصه ایشان این جا بحث کردند. بنابراین اولین جایی که یک مقداری مستوفای بحث شده تعلیقه ایشان هست بر این قسمت عروه.

مرحوم محقق حکیم هم قدس سره در اجتهاد و تقلید شرح عروه‌شان؛ مستمسک، البته ایشان هم یک بحث مختصر یک صفحه و نیمی آن جا دارند. علی‌ای حال اباحت این بحث منتشر است و متفرق است در کلمات، در جاهای مختلف، در کتاب القضاء، در کتاب الطهارة، در کتاب اجتهاد و تقلید و جاهای مختلف.

مجموعاً قبل از این که حالا این اقوال را عرض کنم به این نکته هم باید توجه کنیم که بحث ما یعنی تحریر محل بحث. در تحریر محل بحث باید توجه داشته باشیم که آن که این جا مقصود از بحث است این است که آیا ارشاد کل جاهل جاهل بر عالم لازم است یا نه لازم نیست؟ این مقصود برای ما است، اما این که باید جلوی انطباق و هجر شریعت را گرفت به این که احکام اسلام را باید محافظت کرد، تبلیغ کرد، نگذاشت فراموش بشود، نگذاشت از بین برود، که قهراً توی آن‌ها هم ارشاد جاهل نهفته است این‌ها از محل بحث ما فعلاً خارج است، آن بحث آخر. این جا آن که محل کلام است این است که آیا بر انسان واجب است که هر جاهل جاهلی را که می‌بیند این جاهل است، این مسأله را بلد نیست، تعلیم مسأله کند؟ ارشاد کند او را؟ یا این که این لازم نیست؟ پس محل کلام این است.

در این محل کلام مجموعاً سه قول رئیسی وجود دارد. قول اول...

س: ...

ج: بله، امر به معروف در جایی است که آن اولاً جاهل نیست یا اگر جاهل است جاهل قاصر نیست، مقصر است تا تکلیف بر او منجز باشد. دو؛ این که احتمال تأثیر بدهیم، در امر به معروف و نهی از منکر شرایطش آن بود یا اگر بخواهیم منع کنیم آن ابחائی بود که گفتیم. این جا این است که نه، حتی اگر می‌دانیم اثر ندارد ولی به عنوان ارشاد جاهل یک وظیفه‌ای به گردن ما هست، به عنوان تعلیم جاهل یک وظیفه‌ای به گردن ما هست، عرض کردیم که مجموعاً در این بحث سه تا قول رئیسی وجود دارد. قول اول وجوب ارشاد جاهل است بلاقید. ارشاد جاهل واجب است، بله شرایط عامه تکلیف باید باشد. این یک قول است که بسیاری از کلمات بزرگان بلاقید گفتند ارشاد الجاهل واجب. این طور گفتند.

س: ولو این که جاهل مراجعه نکند وظیفه ما است که برویم پیش جاهل...

ج: این الان این جوری گفته. مثلاً یکی از آن‌هایی که عبارتش مطلق است را عرض می‌کنم. محقق خویی در مصباح الفقاهة، جلد 1، صفحه 121، 122 که خیلی مختصر در حد سه چهار خط این مسأله ارشاد جاهل را مطرح می‌کند. می‌فرمایند: «أما الأحكام الكلية الإلهية فلا ريب في وجوب إعلام الجاهل بها، لوجوب تبليغ الأحكام الشرعية على الناس جيلاً بعد جيل إلى يوم القيامة، و قد دلت عليه آية النفر و الروايات الواردة في بذل العلم و تعليمه و تعلمه» همین.

قبل از این که اقوال را هم بگویم این نکته را غفلت کردم بگویم که ما در دو مقام در ارشاد جاهل باید بحث کنیم. مقام اول در ارشاد جاهل نسبت به احکام کلیه الهیه حالا بلافرقی به این که آن حکم کلی حکم واقعی باشد یا حکم ظاهری باشد. مثلاً یک کسی شبهه حکمیه دارد در اعراض، در نفوس ولی نمی‌دانم شارع این جا احتیاط جعل کرده، این جا هم چون جاهل به حکم ظاهری است و اصل علمی است که شارع در این جا جعل کرده، ارشاد او در این جا ممکن است بگویم باطل هست. پس یکی در مقام احکام کلیه شرعیه، سواء كان واقعية أو ظاهرية، مقام دوم ارشاد جاهل در موضوعات، موضوعات خارجی. حکم را می‌داند اما موضوع را نمی‌داند. مثلاً می‌داند که نماز الی القبلة لازم است، این را می‌داند، حالا دارد نماز می‌خواند لا الی القبلة، به خاطر این که جاهل به موضوع است، جاهل به حکم نیست، می‌داند نماز می‌خواند ولی خیال می‌کند قبله این طرف است، به این طرف نایستاده مثلاً. خب الان بحث ما در کجاست؟ مقام اول است که جاهل به احکام کلیه الهیه است، سواء واقعية أو ظاهرية.

حالا در این مسأله سه قول رئیسی وجود دارد:

یک: وجوب الارشاد و التعليم مطلقاً بلاقید.

قوم دوم عدم وجود است بلاقید. می‌گوید ارشاد جاهل به این عنوان چیزی بر ما واجب نیست. که ما ارشاد جاهل بکنیم. بله مواردی هست که ارشاد جاهل از باب مقدمه امر به معروف یا منع از منکر یا نهی از منکر لازم است. اما خودش به عنوان خودش چیز واجبی نیست، اگر می‌بیند یک منکری را دارد انجام می‌دهد و این در اثر این است که عالم نیست، اگر به او بگویند این حرام است خودش دست می‌کشد، ولی اگر به او نگویند حرام است، هی بگویند لاتفعل، لاتفعل، فایده ندارد، اما به او بگویند حرام است، مسأله را یادش بدهند، خودش انجام می‌دهد یا ترک می‌کند. از این باب، از باب منع از منکر یا امر به معروف، یا نهی از منکر ممکن است مقدمه این‌ها بشود لازم باشد، اما به عنوان خودش که ارشاد جاهل یک وظیفه الهی و شرعی بر عهده ما باشد چنین چیزی نیست. این هم قول دوم و نظریه دوم.

از بعض کلمات ممکن است استفاده بشود و وجه هم دارد که کسی این حرف را بزند. مثلاً همین محقق طباطبایی قمی، آسید تقی رضوان الله علیه، قائل به وجوب ارشاد جاهل، ایشان شده و می‌گوید یک دلیل بیشتر ندارد و آن آیه نفر است. خب اگر ما در این یک دلیل ایشان هم مناقشه کردیم که مناقشه خواهیم کرد، حاصل آن چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که واجب نیست دیگه. چون همه ادله را مناقشه می‌کنیم، می‌گوییم این یک دلیل خب بد نیست، خب این یک دلیل هم اگر مناقشه شد خب نتیجه همین می‌شود که ما دلیل بر وجوب ارشاد جاهل نداریم.

قول سوم: تفصیل است بین موارد و باید یک قیودی گفتند واجب است و اگر آن قیود نباشد واجب نیست. این مفصلین خودشان علی طوائفی هستند. شش تفصیل ما در کلمات مجموعاً برخوردیم، حالا ممکن است این استقراء استقراء تامی نیست، ممکن است یک تفصیلات دیگری هم باشد ولی آن مقداری که ما تفحص کردیم و استقراء کردیم شش تفصیل است.

تفصیل اول: گفتند که يجب الارشاد الجاهل بشرط سؤاله. مطلقاً ارشاد جاهل واجب نیست، اگر جاهلی آمد سؤال کرد، مسأله پرسید، این جا ارشاد او واجب است، این جا تعلیم او واجب است. اما اگر نیامده سؤال بکند ارشاد جاهل واجب نیست.

شیخنا الاستاد مرحوم آقای تبریزی قدس سره در تنقیح مبانی العروة، جلد چهار، صفحه 45 فرموده «اما ارشاد کل جاهل فوجوبه مشروطٌ بسؤال الجاهل أو کون ارشاده داخلاً فی عنوان النهی عن المنکر كما اذا کان جاهلاً بالحکم تقصيراً و ارتداعه بالارشاد، فإنّ وجوب الإعلام فی الأوّل يستفاد من وجوب التعلّم علی الجاهل، و الثانی من وجوب النهی عن المنکر.»

پس ایشان تصریح کرده، قبل از ایشان هم یکی از تلامذه مرحوم آقا ضیاء، آقای نجم‌الدین است. ایشان هم یک تقریراتی یک دو سه سال پیش شاید، یک دو سه چهار سال پیش بود چاپ شد یک دوره‌ای هست از درس‌های مختلف مرحوم نجم‌آبادی... نجم‌الدین اشتباه کردم، آقای نجم‌آبادی. ایشان هم در کتاب القضاء همین مسأله را در کتاب القضاء فرموده است که مال جایی است که سؤال کرده باشد.

س: ...

ج: بله.

کتاب القضاء، صفحه 201، ایشان فرموده است که... در این مسأله در کتاب القضاء که اگر کسی که مراجعه به قاضی کرده قاضی می‌بیند او مسائل قضا را بلد نیست که بتواند از خودش دفاع بکند، این جا عده‌ای از فقهاء فرمودند از باب ارشاد جاهل بر قاضی واجب است یاد او بدهد بگوید مثلاً اگر این بیته اگر بیته نبود تو این جور است، تو می‌توانی قسم بخوری، این‌ها را به او یاد بدهد که کلاه سرش نرود آن جا. اگر می‌بیند آیین دادرسی را بلد نیست، بر قاضی واجب است که از باب ارشاد جاهل یاد بدهد.

در این مسأله که در کتاب قضاء مطرح شده ایشان می‌فرماید: «إِنَّ ما يثبت من دليل وجوب تنبيه العاقل و إرشاد الجاهل- مثل آية السؤال و نحوها - هو أن يكون مسبقاً بالسؤال» آن ارشاد جاهل و تنبيه عاقلی که واجب است، آن جایی است که مسبوق به سؤال باشد اما همین طور یک کسی آمده پیش قاضی سؤال هم نمی‌کند که آقا... همین جور نه، بر قاضی واجب نیست.

بعد می‌فرماید: ... دلیلش را آن وقت، دلیلش که چرا من این حرف را می‌زنم بعد اقامه دلیل کرده فرموده «فإنَّ وجوب...» که حالا بعداً بحث می‌کنیم انشاء الله.

پس بنابراین یک عده آمدند این حرف را می‌زنند و در کلمات دیگر هم نگاه کنید وجود دارد که بعضی‌ها گفتند این مثلاً گفتند ابتدائاً واجب نیست. «بیّنّا فی محله» که ارشاد جاهل ابتدائاً واجب نیست. این کنایه است از همین که یعنی باید مسبوق به سؤال باشد. ابتدائاً واجب نیست.

این یک تفصیل. تفصیل دوم: این است که فرمودند ارشاد جاهل در جایی واجب است که این جاهل او رافع حکم واقعی و حکم شرعی نباشد. چون می‌داند گاهی جاهل موجب رفع حکم است. ارشاد جاهل در جایی است که جاهل او موجب رفع حکم نشده باشد. این قید هم ولو محقق خوبی در عبارتی که از مصباح الفقاهة نقل کردیم آن جا تقیید نفرموده اما در کتاب الطهارة در احکام تخی در شرح عروه آن جا این قید را زده، در شرح عروه این است که... در مسأله پانزدهم از احکام تخی این مسأله هست که... حالا من کل مسأله را می‌خوانم:

«الأحوط ترك إقعاد الطفل للتخلّي على وجه يكون مستقبلاً أو مستديراً» بچه را نباید جوری نشانند که یا مستقبل قبله باشد یا مستدبر قبله، احوط این است که ترک بشود.

ولی «و لا يجب منع الصّبي و المجنون إذا استقبلا أو استديرا عند التّخلّي» خود بچه، خود مجنون این جوری نشستند لازم نیست، اما نمی‌شود آن‌ها را بنشانی به طرف قبله یا پشت به قبله.

س: مثل؟؟ غذا می‌ماند.

ج: حالا این تمثیل حضرتعالی در این جا یک مقداری...

«و يجب ردع البالغ العاقل العالم بالحكم...» این جا «و يجب ردع البالغ العاقل العالم

بالحکم» اما اگر یک آدم عاقل، عالم به حکم که می‌داند مستقیلاً و مستدبراً در حال تخلی حرام است یا این که می‌داند علیرغم این آمده رو به قبله نشسته، این جا فرموده چیه؟ این جا «يجب ردع البالغ» که عالم به حکم «و الموضوع» و الموضوع را خواندم. «بالحکم و الموضوع» هم می‌داند استقبال و استدبار اشکال دارد، هم می‌داند قبله این است، در عین این که می‌داند آمده این جوری نشسته، از چه باب؟ «من باب اللهی عن المنکر» این آدم دارد منکر انجام می‌دهد دیگه، از باب نهی از منکر ردع او لازم است البته اگر شرایطش وجود دارد.

«كما أنه يجب إرشاده إن كان من جهة جهله بالحکم» اگر نه، اصلاً نمی‌داند استقبال و استدبار قبله در حال تخلی اشکال دارد، جاهل به حکم است «يجب إرشاده» بگوید آقا این حرام است. قید نزده، صاحب عروه، یکی از کسانی که قید نزده صاحب عروه است، «يجب» باید به او بگویی.

س: ...

ج: نه.

«و لا يجب ردعه إن كان من جهة الجهل بالموضوع و لو سأل عن القبلة» یک نفر آمد گفت آقا قبله کدام طرف است؟ «فالتأهر عدم وجوب البيان، نعم، لا يجوز إيقاعه في خلاف الواقع» نمی‌توانی بگویی این طرف است ولی لازم هم نیست به او بگویی این طرف است. ارشاد در باب موضوع لازم نیست.

خب این کل مسأله پانزده احکام التخلی عروه است. در ضمن این که این از جاهایی است که شما می‌توانید به کلمات مراجعه بکنید، گفتم در فقه منتشر است، یکی همین جا است که حالا دلیل این که يجب ارشاده، این جا چیه؟

س: ...

ج: نه، دلیل خاص ندارد.

خب این جا محقق خوبی در این جا، در شرح این مسأله فرموده است که گاهی جاهل... به تناسب خواسته از ارشاد جاهل بحث کند. اگر جاهل او موجب رفع حکم نباشد ارشاد او واجب است. کجا موجب رفع حکم است؟ «كموارد الغفلة و النسيان» کسی که غافل بالمره است، هیچ توجه ندارد، همان که اول رسائل می‌خوانیم «إذا التفت الى حکم شرعيّ إما أن يحصل له القطع أو الظن أو الشك» مقسم را کسی قرار داده که التفت الى الحكم، اما کسی که بالمره غافل است، این نه قاطع است، نه ظان است، نه شک است. این حالات بر فرض التفات برای انسان پیدا می‌شود. التفات ندارد اصلاً این حالات پیدا نمی‌شود. و از کلام ایشان استفاده می‌شود که غافل اصلاً حکم ندارد.

خب در نسیان هم همین طور است. چون ادله رفع نسيان؛ «رُفِع النسيان عن امتی» می‌گوید اصلاً واقعاً حکم برداشته شده، به خلاف «رفع ما لا يعلمون» ولو در سیاق واحد هستند اما «رفع ما لا يعلمون» معنایش این نیست که آن که نمی‌دانی واقعاً برداشته شده، تا این که احکام مقید به علم به احکام باشد. اما آن جایی که فراموش کردی، اصلاً حکم برداشته شده. آن حکم منسی برداشته شده.

اگر می‌دانیم یک کسی اصلاً فراموش کرده رو به قبله نشستن را، می‌دانسته قبلاً حرام بوده الان یادش رفته، این اصلاً حکم ندارد، لازم نیست این را ارشاد بکنید. یا الان یک مصیبتی برای او پیش آمده، یک چیزی پیش آمده اصلاً غافل بالمره است از این چیزها. این جا لازم نیست او را ارشاد بکنید.

س: طلبه‌ها خواب می‌بینند...

ج: آن خواب غیر از نسیان و غفلت است.

پس ایشان تقیید فرموده. عبارت‌شان این است؛ فرموده است که: «و أما لو كان المكلف جاهلاً بالحکم و لم یکن جهله رافعاً للحرمة الواقعية- كما فی موارد الغفلة و النسیان- فیجب إرشاده من باب وجوب البیان و تبلیغ الأحکام الشرعية و حفظها عن الانطماس و الاندراس.» (جلد 3، 379؛ تنقیح)

خب پس این هم تفصیل دوم که ایشان این جور تفصیل دادند.

س: تفصیل‌شان را شما قبول کردید؟

ج: نه من اقوال را دارم نقل می‌کنم.

س: ... در صورت؟؟

ج: نه، فرمایش ایشان است ولی این قید است، این قید ببینید حالا دو تا بحث این جا وجود دارد...

س: ...

ج: می‌دانم بله.

یکی این که آیا این قید... این قید قهراً قید درستی است. شاید بگوییم آن‌هایی هم که مطلق گذاشتند این صورت... چون ایشان می‌فرمایند آن جایی که جهل رافع حکم است خب او را ارشاد به چی بکنند؟ مرشدُ الیه ندارد. این جهل فرض این است که رافع حکم است، او را ارشاد به چی بکنند؟ مرشدُ الیه ندارد. اما حالا صغری، آیا این جا که غفلت است رافع حکم است؟ این جا که نسیان است رافع حکم است؟ این بحث صغروی است.

س: ...

ج: بابا نیست که یادش بدهند. چه طریقی، چه نفسی، هرچی.

س: ... وقتی که شما علم را برای این آقای که غافل است یا جاهل است علم را طریقی... ممکن است ما از ادله می‌فهمیم همین که بداند خوب است ... نه از باب این که چون حکم ندارد پس علم...

ج: نه، آن تغییر موضوع است.

س: ...

ج: آن چیز دیگری است.

س: تنبیه غافل....

ج: ارشاد الجاهل نشد آن بحکمه. چون ارشاد الجاهل متعلق دارد دیگه، جاهل به چی؟ به حکم دیگران؟ به حکم افراد دیگر؟

س: ... به حکم الله الواقعی چه عیب دارد؟ ارشاد الجاهل؟؟

ج: ندارد. آقا ندارد، ایشان می‌گویند ندارد، این آدم اصلاً ندارد. مثل این که زن و مرد، احکام زن برای مرد نیست، ندارد، بیایم به مرد بگوییم احکام زن این است؟ یا به زن بگوییم احکام مرد این است؟ اصلاً ندارد.

س: ...

اما این که شما بیایید بگویید زن و مردم بکن، تو احکام آن را... این جا مثل این است که زن را مرد بکنی تا احکام آن پیدا بشود. یا مرد را زن بکنیم تا احکام زن را داشته باشیم. شما می‌گوییم من او را از نسیان بیاورم بیرون تا ناسی نباشد و احکامی که مال غیرناسی است پیدا کند، این که ارشاد جاهل نیست، این این است که موضوع را شما دارید ایجاد می‌کنید، نه این که ارشاد جاهل می‌کنید، موضوع دارید ایجاد می‌کنید.

خب این هم تفصیل دوم.

تفصیل سوم: ....

س: ... بعداً؟؟

ج: بله، این‌ها را بحث می‌کنیم، حالا داریم اقوال را می‌گوییم.

س: تنبیه الغافل را بعداً بحث می‌کنیم؟

ج: لعل بحث کنیم شاید هم در ضمن همین بگوییم.

س: ... هم به احکام می‌تواند باشد هم به موضوعات؟

ج: بله.

س: ...

ج: بله، بیشتر هم تنبیه غافل مال... از کلمات استفاده می‌شود که به کار بردن تنبیه غافل را بیشتر در موضوعات به کار می‌برند.

س: ...

ج: بله.

تفصیل سوم:

این است که گفتند «یجب الارشاد الجاهل اذا لم یکن جهله عذراً» جایی که جاهل او عذر نباشد این جا لازم است. اما اگر جهلش عذر او است، این ارشاد جاهل در این جا واجب نیست.

س: قاصر و مقصر در این جا فرق دارند؟

ج: جاهل او عذر باشد، جاهل او عذر باشد قهراً قاصر هست، مقصر نمی‌شود جهلش عذر باشد.

بنابراین اگر حجتی دارد، مثل مجتهدی است، این مجتهد می‌بیند آن مجتهد می‌گوید فلان حلال است و حال این که به نظر این حرام است، و او را جاهل به حرمت می‌بیند. اما چون جاهل او عن عذر هست نه، بر او ارشاد او واجب نیست. یا این مقلد او هست و این عذر دارد، او را اعلم تشخیص داده و یا اگر اعلم تشخیص نداده مساوی تشخیص داده، می‌گوید اداً فتخیر است. از او دارد تقلید می‌کند، بر این لازم نیست. آن جایی لازم است که عذر نداشته باشد. پس بنابراین این جوری تقیید کردند، همین جا، همین مسأله‌ای که خواندم از مسأله پانزده احکام تخیلی بعضی‌ها همین جا همین جور حاشیه شدند که این جاهلی که الان رو به قبله نشسته و حکم را بلد نیست، سید فرمود که باید او را ارشاد کند، فرموده «علی الاحوط إن کان جهله عذراً» اگر جاهل او عذر است احوط این است و الا ما فتوا نمی‌دهیم، یعنی شرطش این است که عذر نباشد. و الا اگر جاهل او عذر نبود «فیجب من باب النهی عن المنکر» این از باب نهی از منکر باید به او بگوییم. اگر جهلش او عذر است امر به معروف و نهی از منکر که جا ندارد، تنجز بر او ندارد. ارشاد هم ممکن است بگوییم بر او واجب نیست، اگر موافقت با سید می‌کنیم علی الاحوط است. این مرحوم آقای شاهرودی قدس سره که در نجف بودند؛ آن مرجع معروف، این حاشیه ایشان است.

محقق سیستانی فرموده «اذا احرز كونه لا عن حجةٍ دون من له حجة كتقليد من يقول بالكراهة» این ولو جاهل به حرمت است اما اگر این حجت دارد، از کسی تقلید می‌کند که او می‌گوید آقا تخیلی رو به قبله مکروه است نه حرام است. استدبار و استقبال مکروه است، کما این که یک حکم در باب این بود که حرام نیست مکروه است. خب این آقا می‌داند حرام است این جا لازم نیست چون او عذر دارد، عذرش همین است که دارد تقلید از کسی می‌کند که می‌گوید مکروه است.

و خود این الغایة القصوی در آن جا فرموده «لا دلیل علیه» بر این وجوب ارشاد. «و إثمًا الواجب النهی عن المنکر اذا کان الجهل تقصیراً» البته این فرمایش ایشان در این جا با آن حرفی که در آنجا شده که آن جا قبول کرده ایشان که ما ارشاد جاهل را اصلش را قبول داریم شاید سازگار نباشد. چون فرموده «إثمًا الواجب النهی عن المنکر اذا کان الجهل تقصیراً» نه، وقتی جاهل تقصیری بود امر به معروف او هم لازم است، ارشاد جاهل هم طبق حرف آن جا لازم است، نه این که بگوییم ارشاد جاهل لازم نیست. پس این هم تفصیل سوم.

تفصیل چهارم:

تفصیل چهارم این است که «یجب ارشاد الجاهل فی مورد یكون قول المرشد حجة علی الجاهل و الا فلا یجب» این هم مسأله مهمی است که با این قید می‌گوید واجب است که



مرشد قولش برای آن مرشد چی باشد؟ حجت باشد. می‌گوید آقا نشسته حالا در همین مثال می‌گوید این حرام است، می‌گوید به تو چه، تو مجتهد هستی؟ تو چه کاره هستی؟ خب بگو، این گفتن چه اثری دارد؟ می‌گوید وقتی ارشاد جاهل واجب است که قول این مرشد برای آن مرشد حجت باشد.

س: علم‌آور باشد برای او؟

ج: یا علم برای او بیاورد. یا اگر علم نمی‌آورد، مجتهدی است که وظیفه‌اش این است که از او تقلید کند.

س: ...

ج: خبر عادل چیه؟ مگر خبر عادل‌ی که مجتهد نیست و قولش بر او...

س: در موضوعات ...

ج: دارد احکام را می‌گوید، دارد حکم را می‌گوید. این جا فرض این است، موضوع را بحث نمی‌کنیم، حکم را داریم بحث می‌کنیم.

می‌گوید در شریعت استدبار القبلة و استقبال القبلة فی حال التخلی حرام. خب این چه حجتی برای او دارد؟ یک نفر دیده، یک نفر حالا دارد رد می‌شود می‌بیند آن جور می‌گوید، می‌گوید آقا این جوری است. یا ریش‌هایش را تراشیده می‌گوید آقا حلق اللحية حرام، چیه. پس بنابراین وقتی بر انسان واجب می‌شود که بداند قول او برای آن مرشد یا علم می‌آورد یا حجت تعبیه برای او دارد. مثلاً رفیق اوست، چیزی است که این را عادل می‌داند، چه می‌داند، می‌داند این مجتهد است یا می‌داند نقل از یک مجتهدی دارد می‌کند که قولش برای این حجت است. آن موقع بله، اما اگر نه، اصلاً نمی‌شناسد این را، نمی‌شناسد اصلاً عادل هست، عادل نیست، فتوای خودش را دارد نقل می‌کند یا فتوای یک مجتهدی که بر او حجت هست دارد نقل می‌کند، این‌ها را نمی‌داند، آن مستمع و آن مخاطب، این جا بر او لازم نیست بگوید. چرا؟ می‌گوید برای این که بر او حجت نیست حالا من بگویم برای چی، فلذا مقید کردند. بعضی فقهاء منم که بعد خواهیم گفت، منم مرحوم سید حکیم قدس سره.

س: ولو حجت باشد ولی او حجت نداند، حجت واقعی باشد ولی ...

ج: بله، باید برای او حجت باشد.

این هم تفصیل چهارم. تفصیل پنجم: یک عبارت جامعی است که این مسأله‌ای که الان این تفصیلی که گفته شد در آن مندرج می‌شود مع اضافات. آن این است که ارشاد جاهل جایی واجب است که با این ارشاد یک انگیزه عقلی برای مرشد پیدا بشود، برای انجام آن حکم واقعی که ارشاد کردیم این آقا را به آن حکم. پس کجا ارشاد جاهل واجب است؟ جایی که با ارشاد مرشد و اعلام مرشد آن حکم واقعی را یک داعی عقلی برای طرف ایجاد می‌شود، این اثر بر آن مترتب باشد. اما اگر نه، ارشاد این چنین اثری بر آن مترتب نیست، در آن جا ارشاد جاهل واجب نیست.

خب نتیجه این کلام این می‌شود که اگر آن جاهل یک جاهل شاکی متردد است. جاهل شاکی

متردد قبل از این که کسی به او حرف بزند، حکم واقعی را بخواهد به او بگوید، داعی عقلی بر انجام دارد. دیگه شما نمی‌توانید داعی عقلی جدید برای او درست کنید. عقلش می‌گوید چی؟ شبهه حکمیه قبل الفحص است دیگه، آن عقلش می‌گوید باید احتیاط کنی، باید بروی سراغ او، شما داعی جدید برای او نمی‌توانید احداث کنید، لا یترتب. پس بر آدمی که شک جاهل قاصر متردد است که عقل خودش دارد به او می‌گوید باید احتیاط کنی، باید دنبال تعلّم بروی، ارشاد این آدم واجب نیست، اما اگر آدمی است که قطع به خلاف دارد، آن که قطع به خلاف دارد داعی بر انجام این کار ندارد، آن جا چرا، ارشاد او لازم است. یا حجت برخلاف دارد که شما می‌توانید و هم چنین جایی که... پس بنابراین آن جا لازم نیست.

یکی از جاهایی هم که لازم نیست این بود که قول شما بر او حجت نباشد. ایجاد داعی در نفس او نمی‌کند، می‌گوید بگو. بنابراین این فرمایش آقای حکیم قدس سره در مستمسک است که یک قید جامعی را فرموده که نتیجه این قید جامع این است که علاوه بر آن جایی که قول شخص بر او حجت نیست، ارشاد جاهل واجب نیست، علاوه بر این در جایی هم که آن شک است و خودش قبل از این که این مرشد حرفی به او بزند، عقلش به او می‌گفت باید احتیاط بکنی، آن جا هم واجب نیست. بله آن جا از باب نهی از منکر اگر چنین... فرض کنیم نهی از منکر است. اما از باب ارشاد جاهل، ارشاد جاهل بر او واجب نیست. این‌ها را آقای حکیم از کجا درآورده؟ فرموده است که آیه نفر چه می‌فرماید؟ می‌فرماید: «فَلَوْ لَا تَفَرَّ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (بقره/122) آن جایی که شاید بر آن مترتب بشود این حذر، ولی آن جایی که بر آن مترتب نمی‌شود آیه نمی‌گیرد. از «لعلهم يحذرون» این را در آورده. پس وجوب مال جایی است که یترتب علیه لعلهم يحذرون. آن جایی که خودش شک است و حذر عقلش می‌گفت، بر این مترتب نیست بر گفته شما، یا اگر قول شما بر او حجت نیست «لعلهم يحذرون» نمی‌شود. بگو، این قدر بگو که خسته بشوی.

س: ... یعنی جاهل شک متردد فرمودید داعی دارد به خاطر این شبهه قبل الفحص است، درسته؟ گاهی اوقات قول او حجت نیست بر این، ولی این را داخل آن موضوع می‌کند، باز هم ذیل این قرار می‌گیرد ولی ذیل آن بالایی قرار نمی‌گیرد.

ج: بله، ولی این مورد را هم به همین دلیل ایشان می‌گویند لازم نیست.

پس عبارت ایشان را هم بخوانم. ایشان فرمود: «وجوب الاعلام حيث يترتب عليه احداث الداعی العقلی الى العمل بالواقع» وجوب اعلام از این حیث‌های مکانی است. «حيث وجوب الاعلام» آن جایی است که یترتب علیه احداث الداعی العقلی الى العمل بالواقع الذی هو متعلق الاعلام» آن واقعی که متعلق اعلام شما است، شما گفتید واجب است، حرام است، چیه.

س: اعلام واقعی با ظاهری فرق می‌کند ...

ج: حالا این‌ها بالواقعی که این جا می‌گوید، معنایش واقع نیست، یعنی حکمی که در واقع وجود دارد، حالا می‌خواهد واقعی باشد می‌خواهد ظاهری باشد.

«لإختصاص الإنذار بذلك» چون اندازی که در آیه شریفه هست اختصاص به این دارد «فإذا كان المكلف غافلاً عن الحكم الكلي» اصلاً از حکم کلی غافل است، خلافاً با آقای خوبی

که می‌گفت اگر غافل باشد لازم نیست به او بگوییم، آقای حکیم می‌گوید نه این جا لازم است. اگر غافل از حکم کلی است باید به او بگویی، چرا؟ چون با این گفتن تو، ایجاد داعی در او می‌شود. «فإذا كان المكلف غافلاً عن الحكم الكلي أو قاطعاً بالخلاف أو متردداً على نحو يكون جهله عذراً وجب اعلامه» خلافاً با آن تفصیلی که می‌گفت اگر عذر دارد لازم نیست بگویی، آن می‌گفت اگر عذر دارد لازم نیست بگویی، یکی از تفصیلهای ایشان می‌گوید نه، همین جایی که عذر دارد اتفاقاً من می‌گویم واجب است بگویی. چون داعی ایجاد می‌کند، آیه هم گفته هر جایی داعی ایجاد می‌کند بگو. «وجب اعلامه» چرا؟ «لما يترتب عليه من احداث الداعي العقلي و اذا كان جاهلاً جهلاً لا يعذر فيه لایجب اعلامه» آن جا واجب نیست «و کذا لو انحصر الاعلام بطريق الخبر الذي لا يكون حجةً فی نظر السامع» اصلاً این آدم را فاسق می‌داند، آن سامع این آدم را فاسق می‌داند، حالا دارد می‌گوید حکم خدا این است، این آدمی که می‌داند سامع او را فاسق می‌داند یا شک است که عادل است یا فاسق است، بر این واجب نیست که او را ارشاد بکند. «فإنه لایجب لعدم ترتب الاثر المذكور» این فرمایشات ایشان در ذیل مسأله 48 از مسائل اجتهاد و تقلید عروه، ایشان بیان فرمودند.

س:؟؟ که بالایی را دربر نمی‌گیرد.

ج: چرا، بالا گفت...

س: چون ما عرضم این است به خاطر این که اگر که این قولش هم حجت نباشد ولو این حکم در جاهل شک متردد که داخل می‌کند که، پس این جا را دربر می‌گیرد، پس با بالایی متفاوت است.

ج: نه،

س: ببینید من قولم حجت نباشد، بالایی در بر نمی‌گیرد، چون فرمود بر مرشد باید قول مرشد حجت باشد. ولی در این جا ولو قول من حجت نیست، این احتمال که بر او ایجاد می‌کند که، خیلی مواردش این طوری است. اگر احتمال ایجاد بکند....

ج: خود آقای حکیم می‌گوید لازم نیست بگوید.

س: نه، داخل شک متردد او را می‌کند، این شبهه قبل الفحص است.

ج: نه.

س: خب خیلی مواردش این طوری است.

ج: خود شک متردد هست یا نیست؟

س: نیست، ولی وقتی من بگویم داخل موضوع شک متردد می‌شود.

ج: لازم نیست من او را داخل در شک متردد بکنم. اگر آمدی گفتی می‌شود، می‌گوید لازم نیست بگویی، حرف سر این است.

س: داعی که ایجاد می‌کند؟

ج: نه، لازم نیست شما بروید داعی ایجاد کنید.

س: عملاً گفتن من داعی برای او ایجاد می‌کند.

ج: نه،

س: با بالایی فرق می‌کند.

ج: نه، شما شرط را لازم نیست ایجاد کنید. شرط وجوب اعلام این است که... نه این که بروید شرط را ایجاد کنید، بگویید من چه کار می‌کنم؟ به گفتن من او می‌شود شک متردد، خب شد شک متردد، شک متردد که بر شما باز به درد نمی‌خورد به او بگویید، چون قول شما برای او حجت نیست.

س: مگر ملاک این نیست که داعی ایجاد نکنیم؟

ج: نه، باید حجت هم باشد تا بتواند داعی ایجاد بکند. داعی ایجاد کردن این است که... داعی ایجاد کردن دو تا شرط دارد؛ یک: این که شک متردد نباشد، دو: این که قول او به درد او بخورد تا متردد بشود. اما اگر نه، می‌گوید اصلاً قولش حجت نیست، این فاسق است، یا می‌گوید این مرد است من نمی‌دانم شارع قول این را حجت قرار داده یا نه، تردد در او ایجاد نمی‌کند. بلکه یک احتمال تکوینی ممکن است در نفس او ایجاد بشود، این احتمال تکوینی باعث نمی‌شود که برای این آقای شک متردد ارشاد او فایده داشته باشد، ارشاد او فایده عملی ندارد که او را واقعاً ارشاد کند، او را هدایت کند، یک فایده تکوینی داشت که شک متردد شد، آن وقت این شک متردد شدن او باعث چه می‌شود؟ باعث می‌شود که بر احادی ارشاد او واجب نیست. اگر این را شک متردد کردی نتیجه‌اش این می‌شود که بر احادی ارشاد او لازم نیست چرا؟ پس بنابراین با گفتن من... تا من نگفتم این ارشاد ممکن است ارشاد آدم‌هایی که به دردش می‌خورد حرف‌شان، لازم باشد بگویند، هم که من می‌آیم می‌گویم یک کاری می‌کنم که زحمت را از دیگران برمی‌دارم. چرا؟ برای این که دیگه خودش تکویناً شد شک متردد، گفتیم ارشاد جاهل هم بر شک متردد لازم نیست، این جوری می‌شود.

این آخرین حرفم ولو یک دقیقه‌ای حرف بزیم و آن این است که: ششمین یا پنجمین... ششمین قید که بعضی ممکن است گفته باشند یا از کلمات استفاده بشود این است که ارشاد جاهل به نفس حکم واقعی در جایی لازم است که نتوانیم ارشاد کنیم آن شخص را بما لایقع معه فی مخالفة الواقع. اگر می‌توانیم به طوری که خود حکم واقعی را بگویم او را ارشاد کنیم به چیزی که لایقع معه فی مخالفة الواقع. این جا هم ارشاد جاهل؟؟ مثلاً کسی آمده جاهل است، اصلاً سؤال هم کرده، مسبوق به سؤال است. مثلاً می‌گوید من آمدم قم نمی‌دانم نماز قصر است یا تمام است؟ ما هم شرایط او را پرسیدیم فهمیدیم نماز او قصر است. باید به او بگویم نماز قصر است؟ یا می‌گویم احتیاط کن یک قصر و یک تمام بخوان؟ ارشاد جاهل همین است. ولی ارشادش می‌کنیم به یک احتیاطی که با انجام آن مخالفت واقع نکرده بلکه عمل واقعی و چیز واقعی خودش را انجام داده.

س: ...

ج: نه، می‌گوید خیلی.... بلکه خیلی جاها فقهاء هم از همین راه‌ها...

س: ...

ج: می‌گویند درسته فتوای ما این است ولی مثل احتیاط واجب می‌ماند، می‌گوید با این احتیاط واجب هم خودم گرفتار فتوایی که فردا بخواهم جواب خدا را بدهم، هم این آدم واقع را انجام داده دیگه. حالا احتیاط واجب می‌کنیم. خیلی از این احتیاط واجب‌ها مبنای آن همین است. خدا رحمت کند مرحوم آقای تبریزی را، یک فتوایی در حج داشتند خیلی گرفتاری درست کرده بود، بعد به ایشان می‌گفتند، ایشان گفت خب حالا از این به بعد من این فتوا را اظهار نمی‌کنم، وقتی من اظهار نکردم بر مقلد چیزی نیست.

حالا این جا، این جا می‌گوید آیا ارشاد جاهل بالحکم الواقعی یا الظاهری، وقتی به خود آن حکم واقعی یا ظاهری می‌گوید واجب است که مخلص نداشته باشیم اما اگر بتوانیم مخلصی داشته باشیم که با آن مخلص در خلاف واقع نمی‌افتد و واقع را امتثال کرده این جا ارشاد او لازم نیست ولو آمده باشد و مسأله هم سؤال کرده باشد. می‌گوید آقا احتیاط کن. این کار؟؟ چه کار کن.

س: ...

ج: حالا شما... ما که در مقام دلیل نیستیم الان داریم قیود را می‌گوییم و اقوال را می‌گوییم.

پس بنابراین مجموعاً سه قول اساسی وجود دارد؛ وجوب بلاقید، عدم الوجوب بلاقید، وجوب مع التفصیل. قائلین به تفصیل شش قول برای آن‌ها ما در کلمات پیدا کردیم حالا ان شاء الله از فردا وارد ادله می‌شویم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.